



پیغام عشق

قسمت دویست و پانزدهم





آقای حسام از مازندران



دفتر اول مثنوی مولانا، ابیات ۹۲۱ و ۹۲۲

دیده ما چون بسی علت دروست
رو فنا کن دیدِ خود در دیدِ دوست

دید ما را دید او نعم العوض
یابی اندر دید او کل غرض

این دید فعلی که ما از جهان پیرامونمان داریم، از خوب و بد کردن و سنجشی می‌آید که مربوط به آن چیزهایی است که برای ما مهم هستند. یعنی ما به مرور زمان با تزریق کردن مقدار زیادی از انرژی و هوشیاری خود در آن چیزها به آنها قدرت بخشیدیم و به دست خودمان کیفیت این لحظه خودمان را به آنها واگذار نموده‌ایم. به خاطر اینکه مقدار زیادی از انرژی ما در این چیزها توزیع و تقسیم شده است و از آنجایی که همه این چیزها گذرا و در حال تغییر هستند پس حال ما و ثبات و قرار ما هم با تغییر آنها تغییر می‌کند و بالا و پایین می‌شود.

پس در حال حاضر و در حالت همانیدگی این جسم من، همسر و فرزند من، پول و شغل من، عینک دید و فهم من از زندگی ست و نیروی محرکه‌ای برای اعمال من هستند. به لحاظ زندگی یک دید یکتا وجود دارد و آن دید بسیط و روشن خداست که همه چیزهای گذرا در آن سر جای خود قرار دارند؛ اما ما به مرور زمان عینک‌های فراوانی را از چیزهای گذرا بر روی این دیده می‌زنیم و از آنجا به بعد دیگر همه چیز حتی خدا و معنویات که چیز نیستند را از طریق آنها می‌بینیم؛ و به اصطلاح این کار را همانیدگی می‌نامیم و مولانا آن را علت یعنی بیماری و مرض می‌نامد چرا که بیماری یکسری عوارض بیرونی دارد اما منشاء آن درونی ست، ضمن اینکه هر بیماری محدودیت و دردهای خاص خودش را دارد.

پس این دید، عارضه گذاشتن فرم ذهنی چیزها در مرکز و کنترل شدید و فکر کردن بی وقفه به آنها و رفتن با این فکرها به گذشته و آینده است که از ما یک موجود توهمی و ذهنی ساخته است که مانند ماشینی در یک چرخه تکراری مشغول به تولید درد، مانع و مسئله است. بنابراین دیگر این زندگی نیست که چهار بعد ما را هدایت می‌کند بلکه دیدی که از این همانیدگی‌ها می‌آید و در پی آن دردها و هیجانات حاصل از آنهاست که ما را هدایت می‌کنند. مجموعه این حالات را یک تصویر ذهنی که ما از خودمان به صورت جدای از خدا ساخته ایم اداره می‌کند که نامش به اصطلاح من ذهنی ست.

اما مولانا فیلسوف نما یا عارف نمایی نا امید و افسرده نیست که بیماری را تشخیص دهد و ما را در وحشت و ناامیدی و سرگشتگی رها کند. او بلافاصله راه درمان را نیز توصیه می‌کند. می‌گوید به کلی از این دیده دست بشوی و عقل من ذهنی که از طریق دیدن بر اساس همانیدگی‌ها می‌آید را در عقل و دیدن بر اساس مرکز عدم، نیست و فنا کن. او نمی‌گوید چیزها را فنا کن و از بین ببر، می‌گوید مرکزت را خالی کن. همه چیز را از مرکزت به حاشیه بران؛ آنها را رها کن تا زندگی اداره‌شان کند. دست از سرشان بردار تا نفسی بکشند تا خودت هم بتوانی نفسی بکشی. رهایشان کن تا در بهترین وضعیتشان قرار بگیرند. مگر کارکرد بدن ما به دست خود ماست؟ اما ما با من ذهنی کاری کردیم که حتی در کارکرد عالی آن هم اخلاص ایجاد کردیم.

آخر این فشار خون بالایی که با قرص آرامبخش کنترل می‌شود و علت فیزیکی و ژنتیکی ندارد، غیر از خرابکاری من ذهنی و دید بیمار اوست؟ این بی‌خوابی‌ها و بیماری‌های خود ایمنی که در اثر ریخته شدن سموم بدی که از دردها و هیجانات مخرب من ذهنی در بدن ما ایجاد می‌شود، غیر از دیده بیمار ماست؟ آیا این روابط خراب خانوادگی ما غیر از دیده کنترلگر و فضول و وسواس من ذهنی علتی دیگر دارد؟ مولانا می‌گوید دنیا را با مافی‌هایش به دست خالقش بسپار. خودت را هم همینطور به اصل خودت بسپار.

همه چیز را به همین صورتی که هست بپذیر، مدتی آرام بگیر تا زندگی مثل همیشه که جهان و تو را به بهترین شکل اداره می‌کرد، اداره و هدایت کند و عقل و قدرتت را بازوهای اعمال کند و حس امنیت و اطمینان را انگیزه‌ای برای آنها کند. درست مانند زمانی که حتی به جسم نیامده بودی. درست مانند زمانی که واقعاً به خواب عمیقی فرو می‌روی. ما قرار است یک روزی این جسم را ترک کنیم و به سوی اصل خویش برگردیم. جوری دنیا را سخت گرفته‌ایم، انگار که می‌خواهیم تا ابد با این من ذهنی اداره‌اش کنیم.

کل هدف زندگی این است:

تسلیمی برای وحدت.
وحدتی برای خرد و قدرت.
و خرد و قدرتی برای پخش شادی، عشق و محبت.

دید معیوب، محدود و دردناک من ذهنی را بده تا بهترین دید که دید زندگی ست به عوض آن در تو مستقر شود. دید زندگی همه چیز را متوازن و به اندازه و به سامان خواهد کرد. آنوقت است که وضعیت‌ها هم، همه نکو خواهد شد.

چه زیبا گفت مولانا:

- دفتر اول مثنوی مولانا، مصرع دوم از بیت ۱۱۰۶ -

چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

-ارادتمند شما، حسام مازندران-



خانم فاطمه از گلپایگان



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور
نکاتی چند از برنامه ۸۵۲ غزل ۱۵۶۶

تا با تو قرین شده ست جانم
هر جا که روم به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم بر آسمانم

از زمانی که آموختم با فضا گشایی و تسلیم می توانم به تو نزدیک شوم و تو را همنشین خودم کنم، بیرون (وضعیت های بیرونی) و درونم گلستان شده است و تنها هوشیاری جسمی ندارم بلکه از زمین تن به آسمان هوشیاری درونم راه پیدا کرده ام. پس مرتب سجده می کنم یعنی فضا گشایی می کنم تا به تو نزدیکتر شوم و تو قرین من باشی. پس از من ذهنی ام نباید پیروی کنم تا این امر محقق شود.

گفت واسجد واقترب یزدان ما
قرب جان شد سجده ی ابدان ما

- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱ -

كَلَّا لَا تَطَعُهُ وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ: نه هرگز (از او) پیروی نکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.
آیه ۱۹ سوره علق

گر سایه ی من در این جهان است
غم نیست، که من در آن جهانم
من عاریه ام در آن که خوش نیست
چیزی که بدان خوشم، من آنم

من غمی ندارم زیرا اگر چه در این بدن هوشیاری جسمی دارم اما من از جنس هوشیاری حضور هستم و
می توانم به این هوشیاری زنده شوم و در من ذهنی موقت هستم و خوشی و شادی ام از یکتایی ام با اصلم
سرچشمه گرفته است.

در کشتی عشق خفته ام خوش
در حالت خفتگی روانم

من در فضای یکتایی آرام گرفته ام و در حالی که سکون دارم روان هستم و برکات از من به همه جا می ریزد،
مانند آبی که با خود آبادانی و زندگی را به همه جا می برد.

امروز جمادها شکفته است
امروز میان زندگانم

در این لحظه بی نهایت، من زندگی را در همه چیز و همه کس می بینم و می بینم که من های ذهنی بالقوه
استعداد زنده شدن به زندگی را دارند.

چون علم بِالْقَلَمِ رهم داد
پس تخته ی نانبشته خوانم

هر زمان که من با فضا گشایی و تسلیم مرکز را عدم می کنم خداوند با قلم صنع به من آموزش می دهد. یعنی من از طرف زندگی نو به نو خرد و عقل می گیرم.

چون کان عقیق در گشادست
چه غم که خراب شد دکانم؟

دکان من ذهنی ام خراب شده است و دیگر دنبال تایید و توجه از بیرون نیستم و از هم هویت شدگی هایم خوشبختی نمی خواهم، و اقل بودن وضعیت ها و چیزها را می بینم و به عدم درونم دست پیدا کرده ام پس چرا دیگر برای خراب شدن دکان من ذهنی ام غصه بخورم؟

زان رطل گران دلہم سبک شد
گر دل سبک است سرگرانم

پیمانہ ای بزرگ از برکات زندگی نوشیده ام و بی قضاوتی و بی خودی را تجربه میکنم سبک دل شده ام، زیرا
در مرکزہ هیچ همانیدگی نمانده و دلہم عدم شدہ و بی نہایت فضاگشا شدہ ام.

ای ساقی تاجبخش، پیش آ
تا بر سر و دیدہ ات نشانم

ای زندگی زندہ ی این لحظہ بیا و تاج حضور را بر سر من بگذار تا از طریق تو ببینم و از طریق تو فکر کنم و
دیگر با ذہن حرف نزنم بدین سان پادشاہ مملکت خودم می شوم یعنی با تو یکی می شوم.

جز شمع و شکر مگوی چیزی
چیزی بمگو که من ندانم

در این حالت زنده شدن من جز حضور و یکتایی و شادی بی سبب چیز دیگری متوجه نمی شوم، پس از هیچ چیز دیگر صحبت نکن. چون من در این حالت حسادت و خشم و رنجش و حساست و اقلام دیگر من ذهنی را نمی فهمم و از جنس برکات زندگی هستم.

-فاطمه گلپایگان -



خانم سرور از شیراز



به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار

برنامه ۸۵۳، غزل ۱۵۵۳

ما صحبت همدگر گزینیم
بر دامن همدگر نشینیم

ما انسان ها باید یار همدیگر باشیم و دامن فضا گشایی خود را آنقدر باز کنیم، تا در این فضای گسترده، همه چیز و همه کس جای بگیرد. در حرکت از من ذهنی به فضای عدم، ما انسان ها می توانیم بسیار به هم کمک کنیم اگر فضای ما گشوده شده باشد، و می توانیم موانع سختی برای همدیگر ایجاد کنیم اگر درونمان مملو از همانیدگی باشد.

پس باید دامن حضور را تا جایی که می توان گشود تا بدین طریق از آسیب من ذهنی خود و دیگران رهایی یابیم و کسی یا چیزی نتواند بر مرکز ماسترسی پیدا کند و آن مقدار حضور را که جمع کرده بودیم بدزدد. با درست کردن طرحی، هر چند به صورت ذهنی که از طریق آن نمی توان به زندگی زنده شد و زندگی را دید، ولی می توان موانعی را که ذهن خودمان و دیگران برایمان ایجاد می کند را شناسایی کرد، راه را بر موانع بست. برای گستردن دامن حضور باید هر آنچه را که به خودمان و دیگران لطمه می زند، را شناسایی کنیم و بدانیم که هر چه سریع تر باید این تبدیل را در خود به تماشا بنشینیم چون مدت زیادی است که سلطان دل ها منتظر است تا ببیند بندگانش در زمین چه می کنند.

از برای آن دل پر نور و بر
هست آن سلطان دلها منتظر

مثنوی معنوی دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

حال به موانعی که در این راه می باشد و دامن حضور را کوتاه می کند، می پردازیم. دید غلط و از طریق همانیدگی ها دیدن، در این راه به ما لطمه خواهد زد. پس باید با انداختن همانیدگی ها، دید های غلط خود را که نشان از انباشتن همانیدگی ها در مرکز است، بیندازیم و به دریای یکتایی متصل شویم.

دیده ما چون بسی علت دراوست
رو فنا کن دید خود در دید دوست
مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

هر چه دید خود را بهتر کنیم و بهترین دید که همان دید عدم است را پیدا کنیم و مرکزمان را از همانیدگی‌ها خالی‌تر، بیشتر و بیشتر به منظور اصلی آفرینش پی خواهیم برد و دامن حضورمان گسترده‌تر می‌شود.

دید ما را دید او نعم العوض
یابی اندر دید او کل غرض
مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

و باید هر لحظه نورافکن را به روی خود بگذاریم و دریابیم که در عوض از دست دادن این لحظه چه به دست آورده ایم؟ آیا به زندگی، ذره‌ای نزدیک‌تر شده ایم یا با دیدن عینک همانیدگی‌ها، لحظه را از دست داده و بیشتر در نقطه چین‌ها فر و رفته ایم؟

پس بنه بر جای هر دم را عوض
تا ز واسجد واقترب یابی غرض
مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس باید هر لحظه در سجود که همان کندن همانیدگی های چسبنده و سخت است و بر وجود ما با تمام قدرت، چسبیده اند و ما را رها نمی کنند، با یک خودآگاهی عظیم و گشودن هر چه بیشتر فضا، به پا خیزیم و با این کار خود را به زندگی نزدیک و نزدیک تر کنیم.

سجده آمد کندن خشت لزب
موجب قربی که واسجد واقترب
مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

در هر حالی در انبساط باشیم و فضا را باز و بازتر کنیم و از دو خاصیت قضاوت و مقاومت که در اثر همانیده شدن با چیزها در ما ایجاد می شود برهیم و در انقباض نباشیم.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
 که بگویند از طریق انبساط
 مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

و بدانیم که اگر این انقباض را رها نکنیم تا آخر عمر خود، در غم و اندوه و رنج و عذاب خواهیم ماند و چاره ای جز زنده شدن به زندگی نخواهیم داشت. نه برای نجات از درد، که هدف اصلی ما از آفرینش، انجام این تبدیل است و باید از فرصتی که زندگی در اختیارمان گذاشته استفاده کنیم و در این تبدیل، زندگی به ما هدیه خواهد داد. هدیه شادی بی سبب، برکت، امنیت، خرد و هدایت الهی. پس باید حرکت کنیم و در هر جا و هر وضعیتی که هستیم روی به جانب زندگی کنیم.

–وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ–
 مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید، خدا انبساط، خداوند بی نیاز و داناست.
 قران کریم، سوره بقره، آیه ۱۱۵

تا روی دلبر خود را ببینیم و در اثر این همنشینی با خداوند در بهشت باشیم و هر جا که رویم وجودمان
مهر گستر و شادی بخش باشد. از خاک همانیدگی ها رهیده و در آسمان یکتایی زندگی باشیم.

تا دلبر خویش را نبینیم
جز در تک خون دل نشینیم

غزلیات شمس، غزل ۱۵۸۰

تا با تو قرین شدست جانم
هر جا که روم به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم بر آسمانم

غزلیات شمس، غزل ۱۵۶۶

یکی دیگر از موانع که دامن حضورمان را کوتاه می کند و ما را دچار انقباض، آسیب هایی است که از قرین بد به ما می رسد. قرین بد ممکن است ذهن همانیده با چیزهای ما باشد، ممکن است انسان های همانیده با چیزها باشد و تا جایی که می توانیم باید در انتخاب قرین دقت کنیم.

حق ذات پاک الله الصمد
که بود به، مار بد از یار بد

مار بد جانی ستاند از سلیم
یار بد آرد سوی نار مقیم

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۶۳۴ تا ۲۶۳۶

یکی دیگر از راه‌هایی که می‌توان کمتر به خودمان لطمه بزنیم و جلوی موانع ذهن را تا حد امکان ببندیم، اجرای قانون جبران در تمام شئون زندگیست. پایبند و مقید بودن به این قانون، تکرار، مداومت، تعهد و فضا‌گشایی در اطراف هر وضعیت بدون قضاوت و مقاومت، سبب تغییر مرکز همانیده با چیزها به مرکز عدم می‌شود. در این صورت لایق دریافت عنایت و جذبه خداوند می‌شویم.

در این حال با انسان‌های به حضور رسیده همنشین می‌شویم. ذهنمان مانع نمی‌سازد، مسئله ایجاد نمی‌کند و هیچ چیز و هیچ کس را دشمن نمی‌پندارد. اگر شخصی که با او همنشین است انسان رسته از ذهن باشد، از حضور همدیگر بهره می‌بریم و اگر آن شخص، انسان همانیده با چیزها و یک فرد من‌ذهنی باشد، با گشودن فضا و گسترش دامن حضور، امکان دسترسی آن شخص به مرکز را از بین برده و خود سکان مرکز خود را به دست می‌گیریم نه فرد دیگر و با این کار از وضعیت ایجاد شده برای تقویت عضله‌های معنوی خود که همان افزایش صبر است استفاده می‌کنیم. پس در هر حال و در مواجهه با هر فرد و هر وضعیت، تنها چیزی که به نزدیک شدن ما به زندگی کمک می‌کند، گشودن فضا است بی‌چون و چرا.

یکی دیگر از مسایلی که در راه تبدیل از مرکز همانیده به مرکز عدم باید بدان توجه کنیم و مواظب باشیم تا به خودمان لطمه نزنیم، این است که، در این راه مداومت داشته باشیم، لحظه ای دست انسان های رسیده به حضور را رها نکنیم، به نداها و پیامهایی که از فضای باز شده و مرکز عدم به گوشمان می رسد توجه کنیم و سعی کنیم قرین خود را بدین ترتیب گزینش کنیم.

هر که خواهد همنشینی خدا
تا نشیند در حضور اولیا
از حضور اولیا گر بسکلی
تو هلاکی زآنکه جزو بی کلی

هر که را دیو از کریمان و ابرد
بی کسش یابد، سرش را او خورد
یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۱۶۳ تا ۲۱۶۶

یکی دیگر از موانع دچار ترس شدن است چرا که با انداختن همانیدگی‌ها که عمری از آن‌ها هویت می‌گرفته‌ایم، ناگهان دست کشیدن، ما را به فضای ترس می‌کشاند اما بسیار باید مواظب بود و ذره‌ای شک نکرد که بهترین کار همین است.

ترس و نومیدیت دان آواز غول
می‌گشود گوش تو تا قعر سفول

مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و آن آمد پناه

مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

به هر چیز که در این راه مثل بو، نشان گلستان را می دهد چنگ بزنییم و از هر آنچه از راه ما را خارج می کند و به سمت افزودن چیزها می کشاند، فرار کنیم.

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم درد

مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹

و از آنجا که قبله جان و مرکز عدم در میان همانیدگی های ما پنهان گشته، برای بیرون کشیدن آنها باید نهایت دقت را کرد چرا که دیو ذهن بیکار نمی نشیند و برای اینکه این رهایی صورت نگیرد، آدرس غلط به ما خواهد داد.

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶

قبله جان را چو پنهان کرده اند
هر کسی رو جانبی آورده اند

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۸

و حواسمان باشد که هیچ باشند ای در این عالم، به جز انسان که با همانیده شدن با چیزها خود را به دام انداخته، نیست پس، خود را به دام نیندازیم و تا می توانیم بپرهیزیم از همانیده شدن با چیزها.

- با احترام سرور از شیراز -



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

